

■ چالشی که امروز بین مقاومت و رژیم صهیونیستی داریم یک تعارض هستی‌شناختی است، لذا می‌شود این تعارض را از منظرهای مختلف مورد تحلیل قرار داد. می‌شود این تعارض را از منظر حق و باطل و از منظر تاریخی و قرآنی و حتی از منظر نظم بین‌الملل تفسیر کرد. در واقع مقاومت ایده، پروژه و گفتمانی است که در برابر ایده یکسان‌سازی که در دنیا وجود دارد، قد علم کرده است. پروژه مقاومت با پروژه‌های که در سطح نظام بین‌الملل براساس قدرت سخت دنبال می‌شود یک تعارض هستی‌شناختی دارد

روایتی تمدنی از یک سال مقاومت جبهه حق

برابر رژیم صهیونیستی

جنگ وجودی

نوشته‌های پیش رو متن تلخیص شده «وطن امروز» از نشست «نصر من الله و آینده مقاومت» است که چندی پیش به همت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد. در این نشست ضمن تاکید بر ارائه روایت تمدنی از رخداد توفان الاقصی، چالش میان امت اسلام با صهیونیسم جهانی به عنوان یک تعارض هستی‌شناختی مورد بحث قرار گرفت و درباره تفسیر حیات و مرگ در منظر امت اسلام و نسبت آن با وقایع ۱۷ اکتبر و یک سال گذشته سخن به میان آمد.

جهانی شدن مقاومت



حجت‌الاسلام حبیب‌الله بابایی

رئیس پژوهشکده مطالعات تمدنی و اجتماعی

ما در تاریخ اسلام و در تاریخ تمدن اسلامی با جمعیت شهیدان بزرگ مواجه هستیم؛ بزرگانی که در راس قیام‌ها و جنبش‌ها بودند و بزرگان حرکت‌های اجتماعی، سیاسی و تمدنی در جهان اسلام بودند و نوعا در همان موقعیت به شهادت رسیده‌اند. ما این بخش از رنوس شهدا را در میان ائمه معصومین(ع) می‌توانیم ببینیم. ما در وضعیت‌های بی‌سز رشد کرده‌ایم چون مدام با شهیدانی مواجه بودیم که از راس قیام‌ها و جنبش‌ها به شهادت رسیدند.

این واقعیت را در قیام‌های بعد از سیدالشهدا نیز می‌توان مشاهده کرد. در قیام توابین، قیام مختار، قیام‌های زیدیه و... اساسا راس جنبش‌ها زده می‌شود ولی پس از آن جنبش‌ها ادامه پیدا می‌کند. آنگاه برای من که در این موقعیت تاریخی قرار گرفته‌ام این سوال پیدا می‌شود که اساسا چه سازوکار و چه مکانیسمی در جنبش‌های گذشته بوده در جنبش‌های شیعی رخ داده که با فقدان راس و سرهایی که از دست دادند، توقف پیدا نکردند و ادامه یافتند.

آنچه بعد از شهدای بزرگ در تاریخ اسلام اتفاق افتاده ما را عملا با نوعی از الهیات زندگی و الهیات مرگ مواجه کرده است. به نظر می‌آید این الهیات زندگی و مرگ، در اذهان و قلب‌های ما محدود نمانده و بلکه امتداد اجتماعی موثری پیدا کرده است و اگر این عقیه فرهنگی را در تحلیل مسائل اجتماعی در نظر بگیریم، احتمالا همچنان در سطح متوقف می‌شویم و نمی‌دانیم در عمق امت اسلامی چه می‌گذرد. یک جمله از کی‌یر گلکار معروف است که می‌گوید: «پادشاهان می‌میرند و کارشان تمام می‌شود اما شهدا می‌میرند و تازه کارشان آغاز می‌شود». بیان دیگری از این جمله را اندیشمندان تمدنی درباره وزن مرگ‌ها در شکل‌گیری تمدن‌ها مورد بررسی قرار داده‌اند. به عنوان مثال آرپد سلاوکوزی می‌گوید: «نه فقط زندگی شخصیت‌ها در صورت‌بندی تمدن‌ها مهم است بلکه گونه مرگ آنها مثل سقراط، عیسی(ع) یا حسین‌بن علی(ع) در تحولات انسانی و تمدنی اهمیت بسزایی دارد. از این نظر هر شخصیتی نمی‌تواند نقش تحول‌گری‌های بزرگ و کلان را بازی کند بلکه شخصیت‌هایی می‌توانند تأثیرات بنیادین در پروسه تمدن‌ها به جا بگذارند که نه فقط با حیات خود بلکه با نحوه موثر از مرگ خود در زندگی و حیات اجتماعی اثری به جا بگذارند». شبیه این را در بیانات آیت‌الله اصفی و علمای دیگر هم مشاهده می‌کنید.

نکته این است که چرا شهادت در تاریخ اسلام منتهی به توقف، شکست و ایستادن نمی‌شود؟ نکته‌اش در این است که شهید و شهادت الگو درست می‌کند. این نقطه تکثیر شخصیت‌های شهید است. شهید شاید قبل از شهادت خود الگوی موثری در جامعه به نمایش نمی‌گذارد ولی وقتی به شهادت می‌رسد تبدیل به قاسم سلیمانی می‌شود، تبدیل به شهید نصرالله می‌شود و تبدیل به دیگر شهیدان می‌شود که تکثیر پیدا می‌کنند. تکثیر شهید و تکثیر این الگو باعث می‌شود جمعیت جدید و تعداد بسیاری از مخاطبان در جامعه اسلامی مسیر خود را تغییر دهند و عملا راس‌ها و سرهای جدیدی خلق می‌شود. این یکی از نقاط و ساز و کارهایی است که شهید به عنوان امری الهیاتی و شهادت به عنوان یک پدیده الهیاتی، توسعه و گسترش اجتماعی ایجاد می‌کند. در کنار الگو شدن، آنگاه که شهید تبدیل به الگو می‌شود ما با پدیده‌ای اجتماعی روبه‌رو می‌شویم که از آن به آرزوی شهادت تعبیر می‌کنیم، لذا تمنای شهادت یا اراده بر شهید شدن در جامعه شکل می‌گیرد. این آرزوی شهادت جریان جدیدی را خلق می‌کند که اساسا مرگ‌ناپذیر است.

شهید معن از شاگردان شهید صدر تعبیری دارد که می‌گوید: «کسی که در پی مرگ می‌رود هرگز نمی‌میرد». این معنای مرگ و زندگی نقطه عطفی است که تمدن غرب و تمدن اسلامی را در مقابل هم قرار می‌دهد.

به نظر من آن چیزی که ما در مواجهه با دنیای غرب با آن روبه‌رو

هستیم صرفا مساله ۲ تمدن نیست بلکه یک نوع فلسفه زندگی و زیستن است. در نماز جمعه نصر می‌بینیم که مساله صرفا ارائه فضای امن بودن در جمهوری اسلامی نیست بلکه آنجا جمعیتی حاضر می‌شوند و نوعی از زیستن خود و باور به مرگ و هستی را به نمایش می‌گذارند. این وضعیت را تا آنچه در پنجاه‌گانه تل اوپو و حیفا در جریان است مقایسه کنید.

آنچه که امروز در بدنه مقاومت مشاهده می‌کنیم، یک عمق معنایی و عمق الهیاتی دارد که عملا نحوه زیستن و نحوه مردن را برای ما مشخص می‌کند. همین است که پیروزی و شکست را برای ما تعریف می‌کند. نکته بعدی، مساله معنای مقاومت در نگرش الهیاتی است. آن چیزی که بنده درک می‌کنم این است که مساله مقاومت در میدان، به مثابه یک ایمان در میدان تلقی می‌شود. در حقیقت، ما بارها آیات مختلفی را خوانده‌ایم و به هر حال فهیمی از آنها پیدا کرده‌ایم که باید ایمان پیدا کنیم و عمل صالح انجام دهیم تا بتوانیم راهی به سوی سعادت پیدا کنیم اما در دل مقاومت که قرار می‌گیریم و فضای مقاومت را حس و درک می‌کنیم، تازه تفسیر آفاقی جدیدی از ایمان و عمل صالح در میدان اتفاق می‌افتد. ایمان، عمیق‌تر می‌شود و این عمق بیشتر، گستره بیشتری به عمل صالح می‌دهد.

بحث «ایمان در میدان» نکته بسیار مهمی است که می‌توانیم آن را در سیره تاریخی اهل بیت علیهم‌السلام دنبال کنیم و آن مساله امید برآمده از ایمان است. یعنی آنگاه که ما ایمان در میدان داریم، این ایمان منتهی به امیدهای نزدیک، امیدهای متوسط و امیدهای دور می‌شود؛ امیدهایی که مربوط به آینده نزدیک، امیدهایی که مربوط به آینده‌های شاید کمی دورتر و امیدهایی که مربوط به دنیای واپسین هستند. ما هیچ‌گاه در این مراحل امیدواری عملا به ناامیدی نمی‌خوریم. گاهی اوقات شکست‌های نزدیک، آفاق جدیدی را برای امیدهای متوسط و امیدهای دورتر فراهم می‌کنند. این تفکر الهیاتی که رابطه بین امید و ایمان را تبیین می‌کند، عملا ناامیدی را در فضای ایمانی ما ناممکن می‌سازد، تا آن حد که اساساً ناامیدی را از جبهه ایمان خارج می‌کند.

آخرین نکته مربوط به فضای جهانی‌شده مقاومت است. جهانی شدن از وقتی بی می‌گیریم، می‌بینیم نته‌ها در بعد از اسلام مطرح است، بلکه در دوران قبل از اسلام و در دوران یونان باستان هم با ۲ گونه از جهانی شدن غربی و شرقی مواجهیم. در دوران مسیحیت، دوباره جهانی‌سازی مسیر اتفاق می‌افتد و بعد از اسلام نیز جهانی‌سازی اسلامی رخ می‌دهد.

اکنون ما در موضوع مقاومت اسلامی با نوعی از جهانی شدن مقاومت مواجه هستیم. اینکه جهانی شدن مقاومت چقدر به گلوبالیزیشن ارتباط دارد و چقدر به پتانسیل‌های جهانی اسلام مرتبط است، وارد این موضوع نمی‌شویم اما باید در نظر داشت که جهانی شدن مقاومت، جبهه مقاومت را از یک کشور و ۲ کشور و ۳ کشور خارج می‌کند و دو دل کشورهای اسلامی و حتی در دنیا، به کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز ارسال می‌کند. جهان، عرصه‌های مقاومت، طرفداران مقاومت و صدای مقاومت را می‌شوند و می‌بیند.

علاوه بر جریان مقاومت، رهبران مقاومت نیز جهانی می‌شوند. به این معنا که هر‌گاه رهبری از گوشه‌ای از دنیای مقاومت شهید می‌شود، این احساس خلأ در تمام دنیای ما احساس می‌شود. برای بزرگی می‌مانند سیدحسن نصرالله در ایران عزاداری می‌کنند، در یمن عزاداری می‌کنند و در عراق نیز عزاداری می‌کنند. همچنین در جایی که ما رهبری داریم که می‌تواند این گوشه از خلأ رهبری را در مقاومت پر کند، ممکن است رهبری در یمن، ایران یا عراق باشد که بتواند این خلأ مقاومت را در یک کشور دیگر پر کند.

این جهانی شدن در حوزه رهبران مقاومت عملا بحث رهبری مقاومت را از حالت جغرافیایی و کشور خاص خارج کرده و به یک پدیده جهانی تبدیل کرده است و به این آسانی، امکان ایجاد خلأ در دنیای مقاومت در حوزه رهبری را عملا از بین برده است.

اسرائیل، خط مقدم جریان استعمار



حجت‌الاسلام محمدعلی میرزایی

عضو هیات علمی جامعه‌المصطفی

۱- بخش اول نکات بنده درباره روایت تمدنی توفان الاقصی است. در روایتگری ما با یک معضل روبه‌رو شده‌ایم. من ادعا دارم جبهه مقاومت روایتگر ندارد. منظور من روایتگر به صورت فردی نیست، بلکه منظور من تریشتی جهانی است که بشریت را با حکایت و قصه واقعی ماجرا روبه‌رو کند. ۷۰ تا ۸۰ درصد خواسته یا ناخواسته، روایت اسرائیل و غرب غالب است. جمهوری اسلامی در بزرگ‌ترین پدیده تمدنی قرن اخیر دارای روایت و روایتگری و روایان قدرتمند نیست. از ادبیات قدرتمند قضی می‌کنیم هم املا و انشأ و شاعر. ما برای روایت حادثه‌ای که بعد تمدنی دارد، مشکل داشتیم و باید برای این راه‌حل پیدا و مرکز تاسیس کنیم و بزرگان هزینه بگذارند و بودجه بگذارند و وقت بگذارند. من رسانه‌های خارجی را می‌شنیدم و بسیار غصه می‌خوردم که چرا ما تحلیلگر ما رو بیکرد تمدنی نساخته‌ایم.

یکی از ابرروایت‌های تمدنی، روایت توفان الاقصی است، چون توفان الاقصی یک بازی تمدنی را به هم زد. اسرائیل یک بازی تمدنی بود. البته ذات این حرکت تمدن‌سوز و ویرانگری تمدنی است. نمی‌خواهم تمدن را با معنای مثبتش تلقی کنم. توفان الاقصی به ظاهر حادثه‌ای از نظر جغرافیایی، زمانی، نیرو و عده و غده کوچک بود اما انفجاری بزرگ درست کرد. روایت این حادثه کاری بزرگ است.



دوشنبه ۲۳ مهر ۱۴۰۲

وطن‌امروز | شماره ۴۱۵۲

اندیشه

ایده، راز مانایی یک جنبش



مختار شیخ‌حسینی

رئیس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی

۱- چالشی که امروز بین مقاومت و رژیم صهیونیستی داریم یک تعارض هستی‌شناختی است، لذا می‌شود این تعارض را از منظرهای مختلف مورد تحلیل قرار داد. می‌شود این تعارض را از منظر حق و باطل و از منظر تاریخی و قرآنی و حتی از منظر نظم بین‌الملل تفسیر کرد. در واقع مقاومت ایده، پروژه و گفتمانی است که در برابر ایده یکسان‌سازی که در دنیا وجود دارد، قد علم کرد جهانی که بر مبنای رئالیسم سازمان‌دهی می‌شود، در آن تصور آنارشیکیی از نظم بین‌الملل وجود دارد و آن اینکه تنها قدرت سخت، محور است. کسی که در جهان امروز دنبال می‌شود، پروژه مقاومت با پروژه‌های که در سطح نظام انیطور نظمی بر جهان حاکم است در واقع ریزقدرت‌ها و قدرت‌های کوچک چاره‌ای جز تبعیت ندارند. در چنین فضایی مقاومت خلافاًمد نظام بین‌الملل است. ایده‌ای که مقاومت حمل می‌کند متغولت با آن نظم و هنجارهایی است که در جهان امروز دنبال می‌شود. پروژه مقاومت با پروژه‌های که در سطح نظام بین‌الملل براساس قدرت سخت دنبال می‌شود یک تعارض هستی‌شناختی دارد. طبیعی است که چالش ما دائمی باشد. من معتقد هستم در نهایت این ۲ گفتمان را یک جنگ منطقاتی تعیین تکلیف می‌کند، مگر اینکه یکی از این گفتمان‌ها از ادعای خود دست بردارد؛ با مقاومت از آرمانی که دارد کوتاه بیاید یا رژیم صهیونیستی از فلسفه تاسیسش عقب‌نشینی کند، لذا چالش ما هستی‌شناختی و بنیادین است.

۲- نکته دوم این است که ما از موضوعی به نام مقاومت صحبت می‌کنیم. من فکر می‌کنم توقف در این مفهوم به روشن شدن بحث ما کمک خواهد کرد. ما از ایده‌ای صحبت می‌کنیم که حداقل ۲ بخش دارد؛ یک بخش ایجابی و یک بخش سلبی. ما از یک پروژه ایرانی صحبت نمی‌کنیم. پروژه‌های در سطح تحلیل امت مد نظر است. به لحاظ ایجابی این پروژه قائل به مرجعیت نص دینی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. یعنی مرجعیت دین در حوزه‌های فردی انحصار ندارد و ما در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم مرجعیت دین را به رسمیت می‌شماریم. به لحاظ سلبی نیز پروژه‌ای است که در برابر پروژه‌هایی که به دنبال یکسان‌سازی فرهنگی در جهان اسلام هستند، مقاومت می‌کند.

لذا این پروژه به لحاظ سلبی مقاومت در برابر پروژه تمدن غرب و به لحاظ ایجابی که دنبال ساختن یک نظامی با مرجعیت نص دینی است. لذا برداشت من از مقاومت چنین تصویری است.

۳- نکته دیگر اینکه آیا پروژه‌های که درباره آن صحبت می‌کنیم یک پروژه ایرانی است؟ این یکی از آسیب‌هایی است که در روایتی که از مقاومت ارائه می‌کنیم، آسیب‌زننده است. تردیدی نیست که با انقلاب اسلامی و در تجربه جمهوری اسلامی مقاومت ضربه‌ی بسیار بالا خورده و به این پروژه کمک شده است ولی فروکاهش مقاومت به یک پروژه ایرانی هیچ کمکی به این پروژه نمی‌کند و حتی آسیب‌هایی را متوجه آن می‌کند.

وقتی این ایده را با این ۲ مؤلفه ایجابی و سلبی بررسی می‌کنیم، می‌توانیم بگوییم بیش از ۱۵۰ سال این ایده در بخش‌های مختلف جهان اسلام عمر داشته است. وقتی اخوان‌المسلمین سال ۱۹۲۸ تاسیس شد همین دغدغه در ابتدا مطرح بود. وقتی عمر مختار در لیبی یا فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها و استعمار می‌چنگید، همین دغدغه را داشت. وقتی عبدالقادر الجزایری در برابر استعمارگران غربی مقاومت می‌کرد، همین دغدغه امروز که در لبنان و فلسطین مطرح است را داشت. مبارزه طولانی‌مدت مردم الجزایر از ۱۸۳۰ تا ۱۹۶۲ مقاومت یک ملت در برابر یک استعمار بیرونی مثل فرانسه بوده، آن هم دغدغه‌ای شبیه به همین دغدغه امروز ما داشت.

لذا پیشینه‌ی تبار مقاومت در جهان اسلام بسیار غنی است. مقاومت بسیار بزرگ‌تر از آن است که یارانش را محدود در یک فهم ایرانی یا شیعی بدانیم. مقاومت یک ابرپروژه تمدنی کلان و جهان اسلامی است که فروکاهش آن به پروژه‌های ایرانی و شیعی به آن کمکی نمی‌کند. در حالی که مقاومت یاران مختلفی در بخش‌های مختلف جهان اسلام دارد. باید تلاش کرد تا این ظرفیت‌ها فعال شود.

۴- نکته بعد این است که ممکن است ترورهای اخیر که تمرکزش بر



رهبران مقاومت بود در برخی ناامیدی به وجود آورده باشد. من صرفا بر تجربه جنبش‌های اسلامی-که ایده مقاومت را دنبال می‌کردند - مروری می‌کنم. وقتی حسن البنا سال ۱۹۴۹ اعدام شد، هیچ وقت فکر نمی‌کرد جنبشی را که یک معلم در ۲۲ سالگی تاسیس کرده چنان توسعه پیدا کند که امروز تقریبا هیچ جایی نباشد که اندیشه اخوان یا حسن البنا به صورت قانونی یا غیرقانونی در در آنجا فعال نباشد.

سال ۲۰۰۲ شهید حسین الحوثی، موسس جنبش انصارالله یمن در صنعا به شهادت رسید. او شخصیتی بسیار کارزماتیک داشت، مفسر قرآن بود و تجربه سیاست‌ورزی داشت و عضو پارلمان بود. وقتی او به شهادت رسید و جنبشی محدود در یکی از استان‌های شمالی یمن جاننشینی را به برادر چوان‌تر او عبدالملک واگذار کرد، کسی فکر نمی‌کرد بعد از ۲ دهه، انصارالله بزرگ‌ترین بازیگر قدرت در یمن شود و یکی از مهم‌ترین چالش‌های منطقاتی رژیم صهیونیستی را رقم بزند. تجربه جنبش‌ها نشان می‌دهداصل ایده جنبش است و هر رهبری جنبش را تا گامی پیش می‌برد.

سیدحسن نصرالله در ۳۱ سالگی جان‌نشین شهید سیدعباس موسوی شد و وقتی جنبش را با شهادت خود به نغر بعد تحویل می‌دهد، ضریب سطح فعالیت حزب‌الله از جنبشی محلی به جنبشی منطقه‌ای و حتی بین‌المللی توسعه پیدا کرده است، لذا نقش رهبران اگر چه مهم است ولی مهم‌تر از آن ایده جنبش است که از مانایی یک جنبش است و با وجود سختی از دست دادن رهبران، پیروان و کسانی که دل بسته جنبش‌ها هستند نباید این وضعیت را به پایان جنبش تفسیر کنند.

۵- در باب تحولات غزه و جنوب لبنان در یک سال اخیر می‌توانیم مؤلفه‌های جدید و قابل تامل‌تری را مشاهده کنیم. یک نکته اینکه گذار جنبش‌های مقاومتی از جنبش‌های قدیم به جنبش‌های جدید است. در جنبش‌های قدیم اجتماعی، عنصر رهبر بسیار مهم بود، تمرکز و سازمان بسیار مهم بود اما در جنبش‌های جدید اجتماعی، هویت جنبش به جای اینکه در شخص یا تعدادی از شخصیت‌ها و رهبران جنبش متبلور باشد، این هویت به نوعی سیال است و ما از هویت سیالی صحبت می‌کنیم که ممکن است یک فرد در لبنان و فلسطین یا عراق و ایران، کنشی مقاومتی انجام بدهد، بدون اینکه به لحاظ سازمانی بخشی از سازمان مقاومت باشد. این آورده جدیدی است که می‌توانیم در یک سال اخیر مشاهده کنیم. حتی اگر بخش زیادی از رهبران و کادر رهبری حماس را در غزه به شهادت می‌رسند ولی جامعه به سطحی از خودآگاهی رسیده که گویی هر فردی به تنهایی بخشی از آن سازمان است. این مساله به دلیل آن است که جنبش‌ها از جنبش‌های سنتی به جنبش‌های جدید اجتماعی گذار کرده‌اند. این امر آورده جدیدی فراروی جنبش‌های مقاومت است.

۶- نکته بعدی جامعه‌پذیری خون‌محور است. هر سیستم و نظام سیاسی چه اسلامی باشد و چه غیراسلامی، دوست دارد ارزش‌های خود را به نسل بعد منتقل کند. ما از این امر به عنوان جامعه‌پذیری یاد می‌کنیم. در فضای مقاومت هیچ چیز مانند شهادت نتوانسته ارزش‌های مقاومت را از نسلی به نسل دیگر منتقل کند. کسانی که ۱۹۴۸ را ندیده‌اند و جنگ‌های چهار گانه بعد از آن را ندیده‌اند اما آرمان فلسطین برای آنها زنده است. چه چیز غیر از شهادت می‌تواند مقاومت را برای نسل‌های بعدی زنده کند؟ عنصر شهادت در جنبش‌های مقاومت خیلی مهم است و اهمیت خون است که نخ تسبیح ارزش‌های یک نسل به نسل بعدی است.

۷- نکته بعدی جامعه مقاوم است. یک نظامی که می‌خواهد محور مقاومت باشد باید خروجی یک جامعه مقاوم باشد. مقاومت هزینه‌های زیادی دارد. دولتی، دولت مقاومت است که خروجی جامعه مقاوم باشد. آنچه در لبنان حزب‌الله را حفظ می‌کند، جامعه مقاوم است. جامعه مقاوم پایه‌ها و اساس مقاومت است.

۸- ملت‌های عربی همه با مقاومت همراه هستند اما یک ساختار سخت حاکمیتی بر آنها تحمیل شده که اجازه کشتگری به آنها نمی‌دهد. در یمن وقتی ساختاری که دولت بر مردم تحمیل کرده بود،از بین رفت، مدل کشتگری آنها به چه شکلی در آمد. اگر سختی تحمیلی دولت‌ها بر جامعه برداشته شود، مدل کشتگری خواهد شد بالاترین حد و رسد. و چگونه خواهد شد؟ لذا بنده آینده را بسیار روشن می‌بینم.

است. چون این حادثه معادلات غرب و شرق را به هم ریخت. اسرائیل ۷۰ سال در جهان با تزویر، دروغ و شیطننت و سیطره بر رسانه، خود را به عنوان یک تجربه خوب و دموکراتیک نشان داد و گفت مسلمانان اهل جنگ و ویرانی هستند ولی در عرض یک سال ۷۰ سال دروغ به هم ریخت و چهره سیاه صهیونیسم برای جهان رو شد. معادلات سلبی و ایجابی به هم ریخت، از جمله برخی معادلاتی که به ما مربوط می‌شدد. برخی شعارهای عجیب و غریب ما هم دستخوش تحول شد ولی جنبه‌های مثبت غلبه داشت.

۴- توفان الاقصی در بخش آزادسازی ظرفیت‌های امت بالاترین نعمت خدا بود. ما امروز احساس قدرت می‌کنیم و احساس ضعف نمی‌کنیم. چیزی که خیال می‌کردیم به واقعیت تبدیل شده است.

۵- آخرین نکته بحث همگرایی از جهان اسلام است. یک ماه پیش در دیدار از لبنان به من گفتند کسانی که کینه‌توزانه‌ترین نگاه را به شیعه داشتند همه برگشته‌اند. توفان الاقصی و حضور موفق جمهوری اسلامی در این ماجرا باعث شد بالاترین سطح وحدت و همگرایی رخ بدهد.

۶- بحث چالش نظریات دولت - ملت با نظریات امت - تمدنی هم مهم است. تمایز اینها ضروری است. اگر پدیده‌ای دولت - ملت‌سازانه شکل گرفته، در عرصه امت - تمدنی کارایی کافی ندارد. ما با پناه بردن به ظرفیت انقلاب می‌خواهیم دولت - ملت را به آن سمت ببریم. سیدحسن نصرالله همیشه نسبت به انقلاب می‌گفت ما آقای خامنه‌ای را به عنوان ولایت فرادولتی نگاه می‌کنیم.